

کانت و فلسفه اخلاق

سعید گراوند

چکیده

توجه به اخلاق و جهت‌پیدایی و فلسفه آن همواره از مسائل مورد توجه فلاسفه و دیگر اندیشمندان بوده است. در این خصوص نظریه‌های گوناگونی، بویژه در قرن‌های هیجدهم و نوزدهم، بیان شده است که از جمله می‌توان به نظریات فیلسوفان آلمانی نظیر امانوئل کانت اشاره کرد. مقام کانت در شکل‌گیری تجدد غربی نزد عالمان و اندیشمندان مجهول نیست. تأثیر او را در هر یک از ابعاد نظری اندیشه تجدد اعم از فلسفه اخلاق و سیاست، فلسفه تربیت، فلسفه هنر، فلسفه دین، و روشنگری و مانند آن نمی‌توان نادیده انگاشت. فلسفه اخلاق کانت نه فقط در حقیقت باید به عنوان قسمتی از فلسفه کلی او مورد مطالعه قرار گیرد بلکه برای شناخت فلسفه نظری او و درک ابعاد اصیل آن به ناچار باید به فلسفه اخلاق او نیز توجه داشت آن هم نه به عنوان فرع بلکه به عنوان اصل. بدین معنا فلسفه اخلاق کانت وسیله‌ای است برای تعمق و دقت بیشتر در فلسفه نظری او. کانت فیلسوف بزرگی است و عظمت گفتار او در اخلاق در این نیست که مجموعه‌ای از پندها و اندرزها را در قالب‌های زیبایی ادبی در ادبیات ملل مختلف بیان کرده باشد بلکه عظمت و اصالت او در تأملی است که درباره شرایط امکان عمل اخلاقی در نزد انسان بطور کلی بکار برده است، تأملی که پیش‌ساخته‌های ذهنی ما را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و ناکافی بودن انسان‌های روزمره را به ما خاطر نشان می‌سازد. عظمت کانت چه در فلسفه نظری و چه در فلسفه اخلاق در عظمت ذات تفکر اوست.

در این نوشتار نخست درباره‌اندیشه اخلاقی کانت پیش از دوره نقادی سخن به میان آمده است. سپس کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق مورد تجزیه و تحلیل واقع شده و سرانجام مباحثی نظیر تفاوت عقل نظری و عقل عملی، اراده نیک، تکلیف و تمایل، تکلیف و قانون و در نهایت رابطه قانون اخلاقی با اراده مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژگان: فلسفه اخلاق، اندیشه اخلاقی، پیش از دوره نقادی، متافیزیک اخلاق، اخلاقیات مسیحی

مقدمه

برای آشنایان به سیر افکار فلسفی معلوم است که فلسفه اخلاقی کانت را نه می‌توان از مجموع جهان‌بینی و نظام فکری او مجزا دانست و نه می‌توان از جریانات فرهنگی‌ای که در طی سالهای متمادی در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی منجر به تدوین فلسفه اخلاق او شده است برکنار انگاشت. ولی اگر بتوان از مطالعه مراحل تکوینی تفکر او احتمالاً برای شناخت اجزای تشکیل‌دهنده فلسفه اخلاقیش یاری جست، در عوض به هر طریق این فلسفه را در مرحله انسجام‌یافته و به صورت اصیل کلی خود باید در نظر داشت به نحوی که به وحدت و یکپارچگی آن خللی وارد نیاید.

کانت در دو کتاب معروف فلسفه اخلاق خود را بیان داشته است. کتاب اول به سال ۱۷۸۵ م تحت عنوان اساس مابعدالطبیعه اخلاق^۱ و کتاب دوم تحت عنوان نقد عقل عملی^۲ به سال ۱۷۸۸ م منتشر شده است. می‌توان گفت برحسب نظر کانت اخلاق نه متکی بر علم است و نه متکی بر مابعدالطبیعه بلکه خود بنیانگذار اصول خود است. اخلاق مورد نظر وی نه کاملاً به اخلاق فلاسفه یونان شبیه است و نه به اخلاق مورد نظر مسیحیان. اخلاق برای فلاسفه یونان در درجه اول نوعی فن و هنر است در حالیکه اخلاق برای ایشان در جهت بازسازی طبیعت و به کمال رساندن آن بوده است.

پاره‌ای از محققان چه از لحاظ اصول و چه از لحاظ امکان تحقق عینی عمل اخلاقی، انتقادات بسیار بر فلسفه اخلاق کانت وارد دانسته‌اند. به نظر ایشان فلسفه اخلاق کانت کلی‌گویی‌ای^۳ بیش نیست و صرفاً جنبه صوری و انتزاعی دارد و در نتیجه فاقد محتوای واقعی است و گذشته از این با امور انضمامی و زندگانی روزمره انسان ناسازگار است.^۴

در این نوشتار بدون اینکه منظور دفاع از کانت و فلسفه اخلاق او باشد همین اندازه لازم به یادآوری است که نظر این فیلسوف اصلاً این نبوده است که به مشاهده رفتار و کردار انسان به نحوی که مورد قبول روانشناسان امروزی است بپردازد. روش کانت در بررسی مسائل اخلاق به هیچ وجه توصیفی^۵ نیست بلکه به گونه‌ای توجیهی است. او نمی‌گوید رفتار انسان چگونه است

بلکه می‌گوید برای این که انسان بتواند مدعی اخلاق باشد رفتار او چگونه باید باشد. البته می‌توان گفت افکار اخلاقی کانت را نه می‌توان از چارچوب فلسفه او معجزا دانست و نه می‌توان بدون توجه به فرهنگ قرن هیجدهم میلادی در دنیای غرب خاصه در کشور آلمان معنای واقعی آن را دریافت. البته این بدان معنا نیست که چون نمی‌توان به فلسفه اخلاق کانت عمومیت داد پس باید به ناچار ارزش تفکری آنرا نیز انکار کرد. در واقع ارزش تفکر یک فیلسوف در ارضای کنجکاری ذهنی ما نیست، بلکه در راغب کردن ما به تأمل بیشتر و کوشش در رسیدن افقهای وسیع‌تری است که دستیابی به آنها اگر مسایل ما را حل نمی‌کند در عوض حداقل به ابعاد انسانی و فرهنگی ما عمق بیشتری می‌بخشد. فلسفه اخلاق کانت نمونه بسیار والا و قابل توجهی است از همین کوشش و از این جهت همیشه تازگی خود را حفظ خواهد کرد و آموزنده باقی خواهد ماند.

اندیشه اخلاقی کانت پیش از دوره نقادی

برای فهم اندیشه اخلاقی کانت پیش از دوره نقادی^۶ از لحاظ تاریخی این سؤال مطرح می‌شود که آیا واقعا گفته‌های کانت در نقد عقل عملی عین آرای اخلاقی او پیش از دوره نقادی است یا نه؟ برای تحلیل این مسئله از لحاظ تاریخی باید دید کانت پیش از دوره نقادی به چه نوع اعتقادات اخلاقی بیشتر توجه داشته است؟

او در خانواده بسیار مذهبی و از معتقدان به پیتیسیم^۷ رشد کرد. معلمین او در مدرسه و اساتید او در دانشگاه نیز معتقد و مومن به همین فرقه بوده‌اند و شواهد نشان می‌دهد که کانت این تعلیمات را خریدار بوده است. در اوایل کانت بر آن بود که طبیعت انسان فاسد است و اخلاق باید در جهت خلاف طبیعت باشد، اما بعدها به تبع اندیشه‌های فیلسوفان انگلیسی مانند شافتسبری^۸ (۱۷۱۳ - ۱۶۷۱) معتقد شد که حیات اخلاقی می‌تواند متکی به هماهنگی میان گرایشهای مشخص و تمایل به خیر عمومی باشد و در نتیجه، فضیلت لزوماً رنج‌آور نیست یا از «هاچسون»^۹ (۱۷۴۷ - ۱۶۹۴) که اخلاق می‌تواند کلیت داشته باشد و عمومی و جهانی گردد و امری استثنایی و مبتنی بر قهرمان‌سازی نیست.^{۱۰}

از هیوم^{۱۱} (۱۷۷۶ - ۱۷۱۱) این مطلب را می‌آموزد که باید سهم عقل را در تحقق عمل، از سهم عواطف متمایز ساخت. و نظر به طور کلی چون فاقد حیات است نمی‌تواند محرک عمل واقع شود. کانت علاوه بر این نویسندگان و متفکران انگلیسی آشنایی کامل با آثار ژان ژاک روسو^{۱۲} (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) فرانسوی نیز داشته است و به طور یقین تحت تأثیر افکار او قرار گرفته است. درباره این موضوع حتی بعضی از محققان اظهار کرده‌اند که تأثیری که روسو در تکوین اندیشه اخلاقی او داشته است مشابه تأثیر نیوتن در تکوین افکار فلسفه نظری او بوده است. از طرف

دیگر توجه کلی و عمده کانت را نسبت به فلسفه ولف^{۱۳} (۱۷۵۴ - ۱۶۷۹) نیز نمی‌توان نادیده انگاشت. از لحاظ اخلاق کانت از ولف این نکته حساس را آموخته است که در عمل اخلاقی دو جنبه وجود دارد: یکی الزام اخلاقی که در واقع صورت آن عمل است و دیگر کمال که غایت آن است. الزام اخلاقی مبتنی است بر استکمال. کانت به افکار عرفانی کروسیوس نیز توجه داشته است.^{۱۴}

منابعی که فهرست‌وار نام برده شد مسلماً مورد استفاده کانت بوده است ولی با مقایسه افکار او در فلسفه اخلاق در دوره نقادی با محتوای مختلف و متفاوت این منابع اعم از دینی و فلسفی و عرفانی این نکته روشن می‌گردد که محتوای فلسفه اخلاق کانت در نقد عقل عملی نه فقط قابل تحویل به هیچیک از منابع مزبور نیست بلکه می‌توان گفت که با آنها مابینت اصلی نیز دارد. فلسفه اخلاق کانت چه از لحاظ محتوا و چه از لحاظ روش شناختی با آنچه متفکران قبلی گفته‌اند تفاوت فاحش دارد و حتی به معنایی او به نقادی گفته‌های اسلاف نزدیک خود پرداخته است و آنچه از مجموع بحث او حاصل می‌شود نه تنها نشانی از التقاط ندارد بلکه اصالت آن چنان است که فقط از لحاظ طرح مسائل، آن هم به عنوان جوابگویی به سخنان آنان تأثیر پیشینیان در آن دیده می‌شود.

عقل عملی در فلسفه کانت همان عقل به معنای کلی کلمه است که مجهز به اراده شده یا به اراده جهت بخشیدن است. مفهوم اراده است که فلسفه اخلاق کانت را به قلمرو وسیع‌تری از محدوده عقل نظری می‌برد. در نقد عقل محض، کانت امکان شناخت را در مابعدالطبیعه غیر ممکن می‌داند و در نقد عقل عملی کوشش برای بسط و گسترش شناخت انسان دیده نمی‌شود، بلکه کوششی است در پایه‌گذاری اصلی که متکی به مابعدالطبیعه نباشد. اختلاف میان دو عقل به اختلاف میان نظر و عمل بازمی‌گردد و باید اصولاً فاعل شناسا را از فاعل اخلاقی تفکیک کرد.^{۱۵}

فاعل شناسا^{۱۶} در طلب دستیابی به علوم حقیقی است و در مابعدالطبیعه چنین عملی را ناممکن تشخیص می‌دهد. فاعل اخلاقی^{۱۷} بدون اینکه کاری با شناخت داشته باشد، خود را مکلف و قانون اخلاقی را در خود می‌یابد و کوشش او معطوف به تحقق دادن به عمل اخلاقی است.

قبل از تبیین نظریه اخلاقی کانت و برای فهم بهتر مشخصه آن باید گفت که اخلاق مورد نظر کانت نه کاملاً به اخلاق فلاسفه یونان شبیه است و نه به اخلاقیات مسیحی. اخلاق برای فلسفه یونان در درجه اول نوعی فن و هنر است. آنها بر آن بوده‌اند که بر اساس داده‌های طبیعی به تحقق کمال دست یابند. اخلاق برای ایشان در جهت بازسازی طبیعت و به کمال رساندن آن بوده است. از طرف دیگر در تفکر یونانی مرد با فضیلت متکی به علم و دانش بود چنانکه سقراط شر را جهل و

علم را عین فضیلت می‌دانست. در فلسفه کانت فاصله میان طبیعت و ارزش اخلاقی به حدی است که عقل عملی در جهت مخالف طبیعت به کار می‌پردازد و از طرف دیگر الزاماً متکی به علم و دانش نمی‌شود بلکه مشخصه برجسته آن خودبنیادی آن است.

فلسفه اخلاق کانت با اخلاقیات مسیحی نیز متفاوت است. در ایمان مسیحی برخلاف فلسفه یونانی خداوند منشأ و غایت اخلاق شناخته می‌شود و سرمشق‌هایی از اعمال و رفتار مسیح و قدیسین در اختیار ایمانداران قرار می‌گیرد که آنها برای کسب رستگاری ملزم به تقلید از آن هستند.

درست است که نظریه اخلاقی کانت با آرمان اخلاقی یونانیان و با اصول آموزه‌های مسیحی مطابقت ندارد زیرا او در بند کمال مبتنی بر طبیعت نیست و غایت اخلاق را صرفاً مقوله‌ای انسانی و مبتنی بر عقل می‌داند، اما از منظری دیگر هم شباهتی میان فلسفه اخلاق او و یونانیان و مسیحیان می‌توان یافت. آنجا که کانت اخلاق را خودبنیاد می‌داند گفته‌های او به تفکر یونانی نزدیک می‌شود و رابطه آن با اخلاقیات مسیحی قطعی می‌گردد ولی آنجا که کانت اخلاق را نوعی فرآیند از طبیعت می‌داند دیگر از نظر یونانیان فاصله می‌گیرد و به اخلاقیات مسیحی نزدیک می‌شود.^{۱۸}

با این بررسی مشخصه فلسفه اخلاق کانت به خوبی معلوم می‌گردد. اخلاق مورد نظر او نه متکی بر علم است و نه متکی بر مابعدالطبیعه، بلکه خود بنیانگذار اصول خود است. ماکلاً با دو قلمرو سروکار داریم:

۱. عقل محض محدود و مقید به تجربه حسی و داده‌های آن.
۲. عقل عملی که چنین محدودیت و قیدی ندارد و به کمک اراده و امکان اختیار و آزادی آن با اتکا به اصول خاص، خود منشأ ایمان و اعتقاد قرار می‌گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نگاهی به کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق

آن چنانکه که کانت در مقدمه کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق می‌نویسد «تنها هدف این بنیادگذاری، جستن و استوار کردن برترین اصل اخلاق است.» و همین هدف زمینه کتاب «نقد عقل عملی» است. این بنیادگذاری در سه گام و مرحله صورت می‌گیرد:

۱. گذر از شناسایی عادی اخلاقی به شناسایی فلسفی.
۲. گذر از متافیزیک اخلاق به نقد خرد ناب نظری.
۳. گذر از متافیزیک اخلاق به نقد خرد ناب عملی.

در ابتدای فصل نخست، کانت با این عبارت آغاز می‌کند:

«در جهان و شاید حتی بیرون از آن، هیچ چیز را نمی‌توان به طور مطلق نیک شمرد، مگر اراده

نیک را بدون شک هوش، زیرکی، نیروی حکم و هر توانایی دیگر ذهن را که نام ببریم و یا جرات، قدرت تصمیم، پایداری به عنوان اوصاف مزاج، از بسی نظرها خواستنی و خوبند. اما اگر اراده‌ای که آنها را به کار می‌برد خوب نبوده، دارای خصلت (کاراکتر) نیکو نباشد، همه این بخشش‌های طبیعت، می‌توانند بسیار بد و زیان‌بار باشند و همچنین است درباره هر گونه اسباب سعادت.

اراده نیک به طور مطلق و بالذات نیک است و این نیک بودن وابسته به نتیجه‌هایی که از آن پدید خواهند آمد نیست، بدین معنا نیکی اراده نیک به اعتبار امور دیگر نیست و اگر به سبب شرایط بد، اراده نیک به نتیجه‌های نیکو هم نرسد، باز هم در نیک بودن آن خللی پدید نمی‌آید و نیکی اراده تابع هیچ‌گونه سود و زیان نیست.^{۱۹}

کانت سپس به روشن‌گری مفهوم اراده برمی‌آید که بالذات و جدا از هر گونه هدف دیگری شایسته احترام است. او بیان می‌کند این مفهوم (اراده) از پیش در فهم سالم طبیعی وجود دارد و نیازی به آموزش و تعلیم ندارد و فقط باید آن را روشن کرد. مفهومی که برای سنجیدن ارزش کارهای ما همواره مقام اول را دارد و برترین شرط است. کانت از مفهوم نامشروط بودن اراده نیک، به مفهوم تکلیف اخلاقی می‌رسد که فقط تکلیف اخلاقی است که از هر گونه شرطی آزاد است. همه فرمان‌های دیگر قابل تحویل به قضیه شرطی‌اند، یعنی هر امر و فرمانی برای دست یافتن به نتیجه‌ای و دور ماندن از چیزی و نتیجه‌ای دیگر است و نیروی یک فرمان، بسته به پاداش و جزایی است که انجام دادن یا ندادن آن در پی خواهد داشت و لذا اگر از هدف‌ها و نتیجه‌های آن چشم‌پوشیم، دیگر فرمانی در کار نخواهد بود. فقط تکلیف اخلاقی است که هدفی بیرون از خود ندارد، بلکه خود غایت است.

کرداری نیک و از روی تکلیف اخلاقی است که هم مطابق با قانون اخلاقی باشد و هم برای احترام به این قانون صورت گیرد.

مطابقت یک کردار با قانون اخلاقی شرط لازم، اخلاقی بودن آن است نه کافی. اگر عملی در بنیاد خود به انگیزه احترام به قانون اخلاقی نباشد، از ارزش اخلاقی برخوردار نیست. به طور کلی انگیزه عمل یا تمایلات است و یا احترام به قانون اخلاقی؛ اگر صورت عملی اخلاقی است اما با انگیزه تمایلات، یعنی هر آنچه که غیر از احترام به قانون اخلاقی است ارزش اخلاقی ندارد. کانت در کتاب بنیاد مابعدالطبیعه بیان می‌کند:

«کاری که از روی وظیفه انجام می‌گیرد باید هم از تأثیر تمایلات و هم از تأثیر هر گونه موضوع اراده پاک آزاد باشد، به گونه‌ای که هیچ‌کس برای تعیین اراده باقی نماند، مگر از نظر ابژکتیو، قانون و از نظر سوژکتیو احترام محض به قانون عملی و اطاعت از آن، حتی اگر مخالف همه تمایلات من باشد.»

قانون اخلاقی که معیار سنجش ارزش اخلاقی همه کردارهای ماست، قانونی است که بنیاد آن در خرد عملی یا وجدان بیدار انسانی است و به چندین صورت بیان می‌شود که یکی از آنها این است: «چنان رفتار کن که بتوانی بخواهی اصل رفتار تو، قانونی عمومی شود.» خاستگاه این قانون خرد عملی یا وجدان اخلاقی است و ساخته هیچ کس یا فیلسوف دیگری نیست.^{۲۰}

کانت می‌گوید: «به آسانی می‌توان نشان داد که خرد انسانی چگونه با در دست داشتن این قطب‌نما، به خوبی می‌تواند در هر نمود، نیک را از شر و درست را از خطا بازشناسد، به شرط آنکه چون سقراط بی آنکه کوششی برای آموختن چیزهای نو به کار ببریم، کاری کنیم که خرد به اصل خود وفادار بماند.» اما این اصل که راهنمای کردار اخلاقی هر وجدان بیداری است و نیازی به آموزش آن از طریق علم و فلسفه ندارد، با این حال چه بسا تحت تأثیر تمایلات گوناگون مانع درخشندگی آن و در نتیجه به بی‌راهه رفتن آن می‌شود. روشن‌گری خرد برای هدایت انسان به سوی معرفت و شناسایی و رساندن او به مقام تشخیص درست از نادرست و نیک از شر کاری است بس مهم، زیرا «معصومیت چیزی باشکوه است، ولی دریغ‌آلود است که دوامی ندارد و چه بسا که به آسانی از میان می‌رود.»

از این جاست که اهمیت و لزوم فلسفه اخلاقی روشن می‌شود، زیرا با سنجش جنبه‌های گوناگون آدمی و شناختن مقام حقیقی اوست که می‌توانیم راه زندگانی خود را روشن کنیم. برای کشف برترین اصل اخلاقی باید از مرحله حکم (قضاوت) اخلاقی معمولی به حکم (قضاوت) فلسفی رسید. ولی پس از آن، باید از فلسفه معمولی که با تکیه بر نمونه‌ها به پیش می‌رود نیز گذشت و به متافیزیک اخلاق رسید.

در این جا سروکار ما با چگونگی تجربی و نمونه و مثال نیست، بلکه با خود ایده‌هاست و بدین ترتیب می‌توانیم ببینیم که چگونه ممکن است این قانون اخلاقی راهنما و تعیین‌کننده کردار انسان گردد. کانت می‌گوید: «در طبیعت هر چیزی طبق قانون روی می‌دهد، فقط موجود خردمند است که این توانایی را دارد که طبق ایده خود از قانون — یعنی طبق اصل‌ها — عمل کند و فقط چنین است که او دارای اراده است و چون خرد باید کردارها را از قانون‌ها استنتاج کند لذا اراده همانا خرد عملی است.»^{۲۱}

تفاوت عقل نظری، عقل عملی

کانت در نقد عقل محض معرفت عادی و معرفت علمی به اعیان را مسلم می‌داند و فیلسوف با احراز تجارب عادی انسانی و معرفت علمی می‌تواند به کمک یک جریان عملی تحلیلی، بین عناصر صوری و مادی یا پیشینی و پسینی در معرفت نظری تمیز دهد

و وظیفه فیلسوف نقد این است که این عناصر پیشین را جدا کند و به طریقی منظم عرضه کند.

اما غیر از علم به اعیانی که در شهود حسی عرضه می‌شود، معرفت اخلاقی هم هست. مثلاً می‌توان گفت که باید راست بگویم، اما این نوع معرفت علم به آنچه هست نیست، یعنی علم به اینکه مردم در واقع چگونه رفتار می‌کنند نیست، بلکه علم به این است که چه باید کرد؟ یعنی مردم باید چگونه رفتار کنند و این معرفت پیشینی^{۲۲} است به این معنی که متوقف بر رفتار واقعی مردم نیست. حتی اگر همه مردم دروغ بگویند، باز درست است که نباید چنین کنند و نمی‌توان این جمله که «مردم باید راست بگویند» به وسیله بررسی این که در واقع چنین می‌کنند یا نه، تحقیق و ثابت کرد. این خبر مستقل از رفتار مردم صحیح است و به این معنی به نحو پیشینی صادق است، زیرا ضرورت و کلیت علائم پیشینی بودن آن هستند.^{۲۳}

وظیفه اولیه فیلسوف اخلاقی، جدا کردن عناصر پیشینی در معرفت اخلاقی و نشان دادن منشأ آنهاست. این پرسش فیلسوف اخلاقی از نگاه کانت است که قضایای پیشینی ترکیبی اخلاقیات چگونه ممکن است. کانت در عقل نظری نشان داد که مقولات و اصول پیشینی در قوه فاهمه وجود دارد که مبنای احکام پیشینی ترکیبی در معرفت نظری هستند. در این جا نیز کانت به دنبال منشأ اصول پیشینی اخلاقی است که منشأ احکام اخلاقی است.

عقل عملی

از نظر کانت عقل از جنبه کاربرد یا نقش عملی آن است و اشاره می‌کند: «در نهایت فقط یک عقل واحد است که اطلاقات آن از یکدیگر متمایزند».

هر چند عقل در نهایت یکی است، به دو طریق با متعلقات خود سروکار دارد؛ یکی آنکه متعلق خود را تعیین بخشد و دیگری اینکه متعلق خود را واقعیت دهد. اولی معرفت عقل نظری و دومی معرفت عقل عملی است.^{۲۴}

عقل در نقش نظری خود، عینی را که در شهود حسی عرضه شده است تعیین و تقوم می‌دهد، یعنی بر امری که از منشأ دیگری غیر از خودش حاصل شده، عمل می‌کند ولی در نقش عملی خود، عقل خود منشأ متعلقات خویش است و اختیارات و ترجیحات اخلاقی وظیفه اوست. در این جا مقولات را بر مفروضات شهود حسی اطلاق نمی‌کند، بلکه سر و کار آن با ایجاد ترجیحات یا تصمیمات اخلاقی است. این نقش در واقع «اراده» نامیده می‌شود که به تعبیر کانت، قوه‌ای است که یا اعیان مقابل و مطابق با مفاهیم را ایجاد می‌کند و یا تصمیم به ایجاد آنها دارد. پس عقل نظری متوجه معرفت است در حالی که عقل عملی متوجه اختیار و ترجیح است بر حسب قانون اخلاقی

و اجرای آن در عمل^{۲۵}.

کانت گاهی اراده را متمایز از عقل عملی می‌داند که در آن تأثیر می‌گذارد و گاهی هم آن را با اراده یکی می‌داند، اما عقل عملی متعلقات خود را ایجاد می‌کند یعنی به آنها واقعیت می‌دهد و اراده است که اختیار عمل را بر حسب مفاهیم و اصول اخلاقی ایجاد می‌کند.

قانون اخلاقی باید مبتنی بر عقل باشد. این نسخه مستلزم آن است که منشأ نهایی اصول قانون اخلاقی در عقل فی نفسه و بدون رجوع به شرایط و اوضاع خاص انسانی را باید جست و کانت در این جا با فلاسفه‌ای که می‌خواهند مبنای نهایی قانون اخلاقی را در طبیعت انسانی یا هر عاملی در حیات انسان و جامعه ببینند، مخالفت می‌کند. کانت در همین کتاب نقد عقل عملی می‌گوید: «موتنی اخلاق را بر تربیت، اپیکور بر احساس جسمانی انسان، مندویل بر قوانین اساسی سیاسی و هاجسون بر احساسات و عواطف اخلاقی مبتنی می‌کنند که نهایتاً از ارائه اصل کلی اخلاق عاجزند.» حتی نظریه کانت با نظریات جدید اخلاق که نظریه‌های «تأثری» می‌نامند، تعارض دارد^{۲۶}. او اصالت تجربه را نیز رد می‌کند. کانت حتی مخالف ابتناء علم اخلاق بر علم کلام (الهیات) طبیعی بود، از نظر او اعتقاد به خدا مبتنی بر آگاهی اخلاقی است نه این که قانون اخلاقی مبتنی بر اعتقاد به خدا باشد. کانت از لحاظ علم اخلاق در عداد اصالت عقلمانی قرار دارد.

اراده نیک

این عبارت مشهور کانت است که «محال است در عالم یا در خارج از عالم چیزی را بدون قید و شرط، جز اراده نیک، خیر نامید.» مفهوم خیر بدون قید و شرط را می‌توان با مثال توضیح داد. مانند ثروت چنانکه همه می‌دانند ممکن است مورد سوء استعمال واقع شود، لذا خیر بدون قید و شرط نیست. همین مسئله در مورد استعدادهای ذهنی مانند سرعت انتقال صادق است که مجرمین از آن سوء استفاده می‌کنند. شجاعت نیز می‌تواند در جهت شر استفاده شود، اما اراده نیک ممکن نیست در هیچ وصفی بد یا شر باشد و مطلق و بدون قید و شرط خیر است. این مطلب ممکن است به خودی خود یک تئولوژی و تکرار مکرر باشد که اراده نیک، نیک است. بنا بر تعریف و تحلیل، مقصود کانت اراده‌ای است که ذاتاً نیک است نه در نسبت با چیز دیگر. مثلاً یک جراحی دردناک خیر است، اما از لحاظ اثری که بر آن مترتب است^{۲۷}.

اما از نظر کانت مفهوم خیر، مفهوم اراده‌ای است که همیشه ذاتاً، یعنی به واسطه ارزش ذاتی خود، خیر است نه از لحاظ غایتی که به وجود می‌آورد. مثلاً در مورد سعادت ممکن است عمل خیری را اراده کرد که اوضاع و شرایط مادی و جسمانی مانع از انجام آن بشود، اما اراده من با این حال خیر است. ولی چه چیزی موجب نیکی اراده است؟ کانت در این جا مفهوم تکلیف را به منزله صفت

اساسی آگاهی اخلاقی می‌داند. اراده‌ای که برای انجام تکلیف عمل می‌کند، خیر است. کانت اراده‌ای مانند «اراده الهی» را که همیشه و ضرورتاً خیر است، «اراده مقدس» می‌داند. به عقیده کانت، تکلیف همیشه مستلزم تعهد و تسخیر نفس و غلبه بر موانع است که درباره خداوند منتفی است.^{۲۸}

تکلیف و تمایل

کانت بین دو گونه عمل تفکیک قائل است؛ اعمالی که مطابق با تکلیفند و اعمالی که برای ادای تکلیف و به احترام تکلیف صادر می‌شوند. مثلاً کاسبی که همیشه مواظب است از مشتریان بیش از قیمت عادلانه پول نگیرد، رفتار او مطابق تکلیف است ولی لزوماً برای ادای تکلیف نیست زیرا ممکن است به انگیزه ملاحظه‌کاری و احتیاط این عمل صورت گیرد، چون صداقت بهترین روش برای رشد و ترقی است. لذا دایره اعمالی که مطابق تکلیفند گسترده‌تر از اعمال برای ادای تکلیفند.^{۲۹}

از نظر کانت فقط اعمالی ارزش اخلاقی^{۳۰} دارند که برای ادای تکلیفند. بنا بر نظر برخی، از محتوای کلام کانت چنین برمی‌آید که هر چه کمتر به انجام دادن تکلیف خود میل داشته باشیم، اگر واقعاً آن را انجام دهیم، عمل ما دارای ارزش اخلاقی بیشتری خواهد بود. انجام تکلیف فقط موقعی اعتبار و ارزش اخلاقی می‌یابد که غایتی به جز خود تکلیف نداشته باشد و به علت ترس از کیفر یا توقع پاداش و سود و زیان نباشد. تکلیف با اطاعت ملازم است. اطاعت از قانونی مطلق و تکلیف پیوسته با تمایل در حال تعارض است. ماهیت تکلیف زمانی تحقق می‌یابد که خود را از اطاعت تام از عقل از قید «تمایل» آزاد سازد.^{۳۱}

تکلیف و قانون

اراده نیک به صورت عمل کردن برای ادای تکلیف ظاهر می‌شود. اما عمل برای ادای تکلیف چه معنی دارد. کانت می‌گوید که معنی آن احترام به قانون یعنی همان قانون اخلاقی است. تکلیف، لزوم عمل کردن ناشی از احترام به قانون است. ویژگی ذاتی قانونی از آن حیث که قانون است، کلیت آن است. هم چنانکه قوانین طبیعی کلی‌اند، قانون اخلاقی هم این چنین است، هر چند تمام اشیاء مادی، از جمله انسان، به منزله یک شیء صرفاً مادی از قوانین طبیعی تبعیت می‌کنند، فقط موجودات عاقل هستند که می‌توانند بر طبق مفهوم قانون عمل کنند.^{۳۲}

پس برای این که اعمال انسان ارزش اخلاقی داشته باشد، باید برای خاطر احترام به قانون باشد.

در فلسفه کانت فاصله میان طبیعت و ارزش اخلاقی به حدی است که عقل عملی بالاجبار در جهت مخالف طبیعت به کار می‌پردازد و از طرف دیگر الزاماً متکی به علم و دانش نمی‌شود، بلکه صفت متمیزه آن، خودبنیادی آن است. اخلاق مورد نظر کانت نه مبتنی بر مابعدالطبیعه است (اعم از فلسفی و دینی) و نه مبتنی بر علم و نه مأخوذ از مشاهدات روان‌شناسی.

طرحی که کانت در کتاب نقد عقل عملی انتخاب کرده است از لحاظی شبیه همان طرحی است که در کتاب نقد عقل محض دیده می‌شود و بحث به دو قسمت تقسیم شده است؛ بحث تحلیلی و بحث دیالکتیکی. ولی در بحث تحلیلی کتاب «نقد عقل عملی» بر خلاف فلسفه نظری به جای این که بررسی از حس آغاز شود و بعد به اصول فاهمه و مفاهیم آن پرداخت شود، اول بحث اصول و مفاهیم شده است و سپس مسئله امکان تحقق حسّی آنها مطرح گردیده است.

نظام فلسفه کانت را باید در دو قسمت مورد مطالعه قرار داد. قسمت اول، شامل مسائل مربوط به اساس و امکان عقلانی اخلاق است و قسمت دوم شامل مسائلی که درباره امکان تحقق آن و اصول موضوعه آن طرح می‌شود. بحث اول از لحاظ حقیقت منطقی و فلسفی اخلاق است و بحث دوم بحثی است در امکان تعیین خارجی اخلاق و عینیت بخشیدن آن.

کانت برای بررسی این دو قسمت به دو روش متفاوت متوسل شده است؛ برای پیدا کردن اساس و بنیاد اخلاق به روش تحلیلی و برای نشان دادن امکان عینیت مفاهیم کلی عقل - کلیت و ضرورت - به روش تألیفی توسل می‌جوید. او برای یافتن اساس و بنیاد اخلاق به روش تحلیلی به اخلاق رایج و متداول توجه می‌کند. باید دید مردم آن چه را اخلاق می‌دانند بر چه اصلی متکی است؟ از نظر او این اصول اخلاق را با توصیف وضع روانی افراد و تمایلات طبیعی، آن چنانکه فلاسفه تجربی انگلیسی قائل بودند، نمی‌توان دریافت. باید دید چه صفت مشترکی در آنها می‌توان یافت و تحت چه ضابطه‌ای یک حکم اخلاقی از احکام دیگر متمایز می‌شود. آیا می‌توان به مفهومی دست یافت که به تنهایی مفاهیم دیگر اخلاقی را در برگیرد و اعتبار و ارزش اعمال ما را تعیین کند؟ از نظر کانت جواب این سؤال مثبت است و آن مفهوم «اراده خیر» است.^{۳۳}

این اراده خیر نزد افراد یک تمایل درونی و یا گرایش طبیعی نیست، بلکه منشأ عقلانی دارد. عقل است که چنین صفاتی را در ما به وجود می‌آورد، یعنی اول ما خود را مکلف می‌یابیم و اراده خیر در واقع همان عزم و اهتمام نسبت به ادای تکلیف است. حال ماهیت تکلیف تنها با توجه به معارضه آن با تمایل روشن می‌شود.

انجام تکلیف فقط موقعی اعتبار و ارزش اخلاقی می‌یابد که غایتی به جز خود تکلیف نداشته باشد و به علت ترس از کیفر یا توقع پاداش و بلاخره سود و زیان نباشد.

تکلیف با اطاعت ملازم است. اطاعت از قانونی مطلق و تکلیف پیوسته با تمایل در حال

تعارض است. ماهیت تکلیف زمانی تحقق می‌یابد که خود را از اطاعت تام از عقل از قید «تمایل» آزاد سازد. اطاعت از عقل یعنی اطاعت از قانونی که عقل آن را به نحو غیر مشروط حکم می‌کند. تکلیف باید مطیع قانون باشد. این سؤال که چگونه میان این قانون و حس رابطه برقرار می‌شود؟ کانت رمز این رابطه را در فلسفه اخلاق در مفهوم «احترام» یا حرمت می‌داند. همه احساس‌های ما تابع امور جزئی و معین است، اما احساس احترام چنین نیست. احترام آمیخته‌ای از مهر و کین نیست، بلکه احساس بسیطی است که منشأ تجربی ندارد و از یک مفهوم محض ناشی شده و به صورت ماتقدم^{۳۴} است و از آن نوعی حالت تعالی و تفوق به ما دست می‌دهد و این حالت انحصاراً در نزد انسان پیدا می‌شود. ما نسبت به جوان هیچگاه احساس احترام و حرمت نداریم یا در مورد اشیاء مادی نیز ممکن است احساس ترس (طوفان - آتش‌فشان) داشته باشیم یا حیرت کنیم، ولی هیچگاه احساس احترام نداریم.

احترام نه مدح و نه ذم، نه ترس، نه حیرت، نه اعجاب و نه توقع است. شخص مورد احترام نه در ما ایجاد ترس می‌کند و نه ایجاد علاقه. نه انتظار مجازات داریم و نه انتظار پاداش. احساس احترام ما به او ناشی از تبعیت کردار و گفتار او از یک قانون اخلاقی است.

حال خصوصیت این قانون چیست که چنین احساس احترامی بر ما می‌گذارد؟ اولین خصوصیت آن کلیت آن است که ورای اراده شخصی است. کانت با این بیان به اولین ضابطه اخلاقی خود می‌رسد که «چنان رفتار کن که بتوانی بخواهی دستور ناشی از عمل تو به صورت قانون کلی درآید.»

در عرف عامه احکام اخلاقی زمانی ارزش اخلاقی دارند که واجد کلیت باشند. وقتی می‌گوییم به عهد خود وفا کن یا رد امانت واجب است، این احکام فقط موقعی اعتبار دارد که کلیت داشته باشد در غیر آن صورت، جنبه مصلحت‌جویی و انتفاعی خواهد داشت، یعنی نسبی و مشروط خواهد بود و صفت اخلاقی از آن سلب خواهد شد^{۳۵}.

رابطه قانون اخلاقی با اراده چیست؟

قانون اخلاقی مطاع و اراده مطیع است. احکامی که از ناحیه این قانون صادر می‌شود چند نوع است؟ کانت دو نوع حکم را تشخیص می‌دهد؛ حکم مشروط و حکم غیر مشروط (تنجیزی). در حکم مشروط غایت معین و چه بسا جزئی و مشخص است^{۳۶}. مثلاً اگر می‌خواهی خانه بسازی، فلان مصالح را به کار ببر. در این احکام همیشه جنبه موفقیت عملی مطرح است، یعنی غایت مشخص خارجی در آنها دیده می‌شود. این احکام خودکفا نیست و برای توجیه آنها باید به ورای آنها دست یافت. در این احکام سخن تنها از وسایل

است و آنچه شخص را راغب به پیروی از آنها می‌کند هدفی است که به نحوی جنبه انتفاعی دارد. سخن از سود و زیان است و هیچ الزام اخلاقی که قائم به ذات خود باشد، در آنها دیده نمی‌شود.

در مقابل احکام غیر مشروط، حکم برای آنکه اخلاقی باشد باید ما را ملزم به انجام عملی کند که غایت آن در خود آن باشد، نه نتیجه‌ای که احتمالاً از آن ناشی می‌شود. مثلاً «دروغ نباید بگویی»، «نباید مرتکب قتل شوی»، دروغ نگفتن و مرتکب قتل نشدن عین الزام اخلاقی است نه به خاطر آنکه مثلاً دروغ گفتن موجب بی‌اعتباری شخص در جامعه می‌شود یا قتل موجب مجازات می‌شود. در این احکام نتایج و غایات خارجی مورد نظر نیست و حکم غیر قابل تجزیه و انقسام‌ناپذیر است. آنچه دستور داده می‌شود، نفس عمل است نه نتایجی که از آن حاصل می‌شود.^{۳۷}

به لحاظ فلسفی در مقایسه دو حکم مشروط و غیر مشروط، احکام مشروط از لحاظی احکام تحلیلی است، یعنی به معنایی محمول قضیه در نفس موضوع آن مندرج است و از تحلیل موضوع می‌توان محمول را به دست آورد. موضوع شرط محمول است و در رابطه بین آن دو تا متوسل به تجربه خارجی می‌شویم. احکام مشروط از نفس ضرورت عقلانی ناشی نمی‌شود، بلکه معمولاً به وسیله عوامل خارجی و دانش عملی خود توجیه می‌کنیم. ضرورت این احکام واقعی نیست و با تغییر شرایط دست‌خوش تغییر واقع می‌شوند، حکم مشروط نوعی وسیله انطباق طبیعی در نزد انسان است و فاقد اعتبار اخلاقی است، اما احکام غیر مشروط از نوع احکام تألیفی‌اند یعنی در این احکام عملی از ما خواسته می‌شود؛ به خودی خود نه در موضوع نهفته است و نه از مقدمات به دست می‌آید. این عمل اخلاقی به عینه در طبیعت دیده نمی‌شود، فقط انسان من حیث هو و به عنوان موجود ناطق و صاحب عقل مکلف به انجام آن می‌گردد.

حکم غیر مشروط صفاتی دارد که در حکم مشروط دیده نمی‌شود و اهم آن صفات کلیت و ضرورت است. این صفت حکم غیر مشروط را ماتقدم یا پیشین می‌کند. این نوع حکم به وسیله تجارب جزئی ما قابل توجیه نیست و اصلاً به معنای عمیق کلمه منشأ حسی و تجربی ندارد، بلکه این دلیل با وجود تألیفی بودن، به علت کلیت و ضرورتی که در آن است ماتقدم و پیشینی نیز می‌باشد.^{۳۸}

تنها غایت و هدف در حکم تألیفی غیر مشروط تألیفی ماتقدم نفس معقول بودن و در نتیجه عین انسان بودن است، یعنی انسان هم از آن جهت که عاقل است ملزم به اخلاق است و هم تنها هدف و غایت مورد نظر او در این عمل اخلاقی نفس انسان و موجود عاقل است و لذا کانت نتیجه می‌گیرد که انسان را نمی‌توان وسیله قلمداد کرد، بلکه او خود به

عنوان کل انسانیت باید تلقی شود و از این جا دستور دوم فلسفه اخلاق کانت به دست می‌آید:

«چنان رفتار کن که انسان از آن جهت که انسان است، چه شخص تو و چه شخص دیگری همیشه غایت تلقی شود، نه وسیله.»

قبول این دستور قدری مشکل است. در عمل اخلاقی به هر حال یا باید «من» خود را غایت بیندارم و دیگران را وسیله و یا برعکس اگر دیگران را غایت دانستم، خود را باید وسیله قرار بدهم. مسئله را می‌توان به دو صورت بررسی کرد و برای آن پاسخ جست؛ یکی به لحاظ عقل و دیگری به لحاظ اراده. منظور کانت از عقل در واقع عقل صرف و مستقل از خصوصیات روانی جزئی و خودی است. عقلی که کل انسانیت محسوب می‌شود و در نزد همه برابر است و لذا حکمی که از آن صادر می‌شود به صورت قانون کلی و ضروری درمی‌آید و به همین دلیل دیگر من و تویی در کار نیست.^{۳۹}

اما در مورد اراده مسئله پیچیده‌تر است، زیرا اراده «من» را از دیگران متمایز می‌کند. حال چه باید کرد که اراده «من» هماهنگ با اراده دیگران باشد، برعکس اراده ایشان هماهنگ با من؟ چگونه اراده هر فردی می‌تواند مصداقی برای اراده عمومی باشد؟ تنها یک راه باقی می‌ماند و آن مطابق ساختن اراده با عقل است. اراده‌ای که به اطاعت عقل درآمده باشد دیگر جنبه شخصی و فردی ندارد، بلکه مصداقی است برای اراده عموم. از این جا دستور سوم فلسفه اخلاق کانت به دست می‌آید:

«چنان رفتار کن که گویی اراده تو، باید دستور ناشی از عمل تو را به قانون کلی مبدل سازد.»
به عبارت ساده‌تر دستور سوم اخلاق کانت این است که فقط اراده‌ای که با عقل مطابقت دارد می‌تواند قانون‌گذار عمومی به حساب آید و قانون اخلاقی در واقع عین اراده معقول همگان است. با تأمل در سه دستور اخلاقی متوجه می‌شویم که هر سه غیر مشروطند و از نوع احکام تألیفی و به نحوی به اصول واحدی متکی است. در هر سه دستور جزئی به کلی و غیر ضروری به ضروری تبدیل شده است.^{۴۰}

به همین دلیل این احکام تألیفی ماتقدم هستند و از این سه الگو می‌توان الگوی ثابتی برای تمام احکام ظاهراً متفاوت اخلاقی به دست آورد و آنها را با ضوابط کلیت و ضرورت مورد سنجش قرار داد. در غیر این صورت، ما فقط با پند و اندرزهایی سر و کار خواهیم داشت که در عین مفید بودن، فاقد ارزش واقعی اخلاقی است.

فلسفه اخلاق کانت بر امکان تألیف میان عقل محض و اراده تأکید دارد. فقط موقعی می‌توان از اراده در نزد خود سخن به میان آورد که این اراده توجه به عقل داشته باشد. اراده خرافی نه فقط نشانی از نفی عقل، بلکه عین نفی اراده به معنی اصیل کلمه است. اراده تنها موقعی اراده است که

استقلال یابد. آنچه خود را اخلاقی می‌کند، امکان استقلال اراده در اوست که کانت آن را اصل عالی اخلاق می‌نامد. این استقلال اگر فرا رفتن از خود و دست‌یابی به کلیت و تبعیت از عقل را لازم می‌سازد. در عین حال، عین آزادی و آگاهی از ارزش است که در نهاد خود نهفته است.^{۴۱} کانت پس از روشن ساختن اصول اخلاق از نظر فلسفی کوشش می‌کند تا نشان دهد که اخلاق فقط یک نظام انتزاعی و صوری نیست، بلکه امری تحقق‌پذیر است و انسان در آن مقام هست که بدان واقعیت ببخشد.

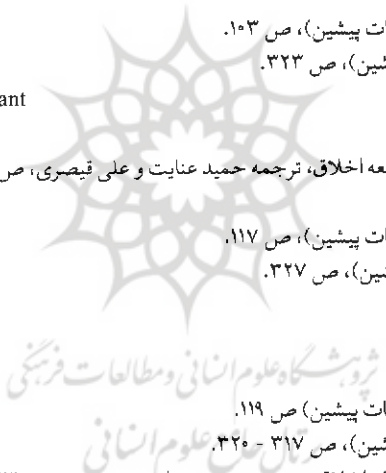
مسئله بعد مسئله اختیار و امکان آزادی در نزد انسان است. چگونه می‌توان انسان را مختار دانست؟ بعضی از فلاسفه اعتقاد به اختیار را نزد انسان با توسل به درون‌نگری و تجربه مستقیم درونی توجیه کرده‌اند و بنا به فلسفه کانت تجربه درونی ما را با فنومن‌های نفسانی آشنا می‌کند، نه چیزی بیش‌تر. کانت با وفاداری به روش نقادی^{۴۲} و استعلائی خود بالاخره «مختار بودن» و «توانستن» انسان را به کمک «مکلف بودن او به دست می‌آورد. عبارت معروف او در این باره چنین است: «تو می‌دانی چون مکلف هستی»^{۴۳}، عقل به ما حکم می‌کند که از قانون اخلاقی اطاعت کنیم. لذا می‌توان گفت حکم اخلاقی از نوعی الزام^{۴۴} ناشی می‌شود نه از یک امر قهری^{۴۵} مکانیکی. ما از احکام اخلاقی به نحو مکانیکی اطاعت نمی‌کنیم بلکه ماهیت این احکام چنان است که دلالت بر مختار بودن ما می‌کند. وقتی گفته می‌شود «نیکی کن» مثل این است که گفته شده باشد «نیکی کن با اینکه می‌توانی نکنی». حکم اخلاقی متکی بر امکان آزادی و اختیار در نزد ماست.

نتیجه‌گیری

نتیجه نهایی بحث ما این است:

۱. نگارنده در این مقاله نظام فلسفه اخلاق کانت را در دو قسمت مورد مطالعه قرار داده است: قسمت اول شامل مسائل مربوط به اساس و امکان عقلانی اخلاق است، و قسمت دوم شامل مسائلی که در باب امکان تحقق آن و اصول موضوعه آن طرح می‌شود. بحث اول از لحاظ حقانیت منطقی و فلسفی اخلاق است و بحث دوم بحثی است در امکان تعیین خارجی اخلاق و عینیت بخشیدن آن. کانت برای بررسی این دو قسمت به دو روش متفاوت متوسل شده است. برای پیدا کردن اساس و نشان دادن آنچه اخلاق بر آن مبتنی است روش تحلیلی را اتخاذ می‌کند و برای قسمت دوم با توجه به مفاهیم کلی عقل و نشان دادن امکان عینیت آنها – یعنی کلیت و ضرورت – به روش تحلیلی توسل می‌جوید.
۲. افکار اخلاقی کانت را نه می‌توان از چارچوب فلسفه او مجزا دانست و نه می‌توان بدون توجه به فرهنگ قرن هیجدهم میلادی در دنیای غرب خاصه در کشور آلمان به معنای واقعی آن دست

1. Les Fondements de la metaphysique de smoeurs
2. Critiquede La raison pratique
3. Tautologic
۴. مجتهدی، کریم، فلسفه نقادی کانت، ص ۱۰۰.
5. Discriptive
۶. دوره نقادی را از سال ۱۷۷۰ به بعد دانسته‌اند. کتاب «نقد عقل محض» به سال ۱۷۸۱ و کتاب «تمهیدات» به سال ۱۷۸۳ منتشر شده است.
7. Pietisme
8. A. A. C. shafesbury
9. F. Hutcheson
۱۰. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تلخیص از ص ۳۱۷ - ۳۳۰.
11. D. Hume
12. j. j. Rousseau
13. j. j. olff
۱۴. فلسفه نقادی کانت (با مشخصات پیشین)، ص ۱۰۳.
۱۵. تاریخ فلسفه (با مشخصات پیشین)، ص ۳۲۳.
16. Sujet Connassant
17. Sujet Moral
۱۸. کانت، امانویل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، ص ۱۲.
۱۹. همان منبع.
۲۰. فلسفه نقادی کانت (با مشخصات پیشین)، ص ۱۱۷.
۲۱. تاریخ فلسفه (با مشخصات پیشین)، ص ۳۲۷.
22. A priori
۲۳. همان منبع، ص ۳۲۱.
۲۴. همان منبع.
۲۵. فلسفه نقادی کانت (با مشخصات پیشین) ص ۱۱۹.
۲۶. تاریخ فلسفه (با مشخصات پیشین)، ص ۳۱۷ - ۳۲۰.
۲۷. کانت، امانویل، درس‌های فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۱۲۲.
۲۸. همان، ص ۱۱۷.
۲۹. بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق (با مشخصات پیشین)، ص ۱۲.
30. Moral Value
۳۱. دارول، استیون، گیبارد، آلن، ریلتن پیتتر، نگاهی به فلسفه اخلاق در سده بیستم، ترجمه مصطفی ملکیان، ص ۱۰۷.
۳۲. فلسفه نقادی کانت (با مشخصات پیشین)، ص ۱۱۷.
۳۳. همان، ص ۱۰۵.
34. A priori
۳۵. درس‌های فلسفه اخلاق (با مشخصات پیشین)، ص ۱۲۰.
۳۶. تاریخ فلسفه (با مشخصات پیشین)، ص ۳۱۹.



۳۷. همان منبع، ص ۳۱۷.

۳۸. بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق (با مشخصات پیشین)، ص ۱۳.

۳۹. همان منبع، ص ۱۲.

۴۰. همان منبع، ص ۱۰.

۴۱. فلسفه نقادی کانت (با مشخصات پیشین)، ص ۱۰۹.

42. Critique

43. Du Kannst denn du sollst

44. Obligation

45. Contrante

۴۶. فلسفه نقادی کانت (با مشخصات پیشین)، ص ۱۰۶.

۴۷. همان منبع، ص ۱۰۷.

۴۸. همان منبع، ص ۱۰۵.

منابع

۱. مجتهدی، کریم، فلسفه نقادی کانت، نشر هما، تهران، ۱۳۶۳.
 ۲. کانت، امانویل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۹.
 ۳. کانت، امانویل، درس‌های فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، انتشارات نقش و نگار، تهران، ۱۳۷۸.
 ۴. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، جلد ششم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
 ۵. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، فلسفه کانت، بیداری از خواب دگماتیسم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۹.
 ۶. اسکروتن، راجر، کانت، ترجمه علی پایا، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۵.
 ۷. دارول، استیون، گیلارد آلن، پیتر ریلتن، نگاهی به فلسفه اخلاق در سده بیستم، ترجمه مصطفی ملکیان، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، تهران ۱۳۸۱.
 ۸. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، کانت، کارال یاسپرس، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۶۷.
9. Reiss, Hans. ed. Kant,s political Writings. Cambridge university press, 1971.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پڙو، شهبش گاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

SOROUSHE
ANDLSHE

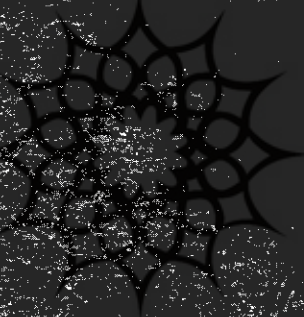




SOROUSHÉ
ANDLSHÉ







پاکستان کا علوم انسانی و مطالعات
پرنٹل جامع علوم انسانی